روزنامه شرق

جهان

بهجت صدر؛ گذشته‌گرا، آینده‌نگر — صفحه ۱۰

هنوز کل سینمای ایران را نمی‌شناسم — صفحه ۱۱

این متن ما را زیر سؤال می‌برد — صفحه ۱۲

کارنامه سیاست‌های خارجی «برنی سندرز»، کاندیدای ریاست‌جمهوری آمریکا، در یک نگاه

مردِ صلحِ دموکرات

رها معتمدی: «برنی سندرز»، سناتور ایالت «ورمونت» در سنای ایالات متحده آمریکاست که برای نخستین‌بار در سوم ژانویه ۲۰۰۷ میلادی به عضویت این مجلس درآمد و تا سوم ژانویه ۲۰۱۹ در این مجلس خواهد بود. او که از نامزدهای دموکرات انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۶ آمریکاست، در سال ۱۹۸۰ شهردار «برلینگتون»، پرجمعیت‌ترین شهر ایالت ورمونت، شد و یک دهه بعد از آن به مجلس نمایندگان ایالات متحده راه یافت. سندرز خود را یک «سوسیالیست دموکرات» می‌داند و سوسیال‌دموکراسی مدل اسکاندیناوی را ستایش می‌کند. او در نخستین دور از رأی‌گیری‌های مقدماتی برای تعیین نامزد هر حزب در ایالت «آیووا» با اختلاف اندکی بعد از «هیلاری کلینتون» اصلی‌ترین رقیب خود در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا قرار گرفت. تفاوت آرای کلینتون و سندرز در این ایالت چنان ناچیز بود که برخی پیش‌بینی می‌کردند نتیجه در انتها از طریق قرعه‌کشی تعیین شود اما در نهایت سندرز فقط با اختلاف ۰.۲ درصدی پشت‌سر هیلاری کلینتون قرار گرفت. او که اکنون امیدوار است عنوان کاندیدای نهایی حزب دموکرات را کسب کند، در تمام شعارهای انتخاباتی و سخنرانی‌هایش به این نکته اشاره می‌کند که آمریکا کشوری است متعلق به تمام مردم و اقشار متوسط، نه صرفا میلیاردرها. او در صفحه رسمی کمپینش اعلام کرده هزینه کمپین او را شهروندان عادی آمریکا می‌دهند نه میلیاردرها. تاکنون هم بخش بزرگی از کمک‌های مالی به کمپین سندرز از طریق کمک‌های کوچک و خرد تک‌تک شهروندان متوسط و معمولی آمریکا تأمین شده است. برخلاف دیگر نامزدها که معمولا کمپانی‌ها و کارتل‌های بزرگ سرمایه‌داری از آنان حمایت می‌کنند، سندرز مورد حمایت طبقه کارگر و خانواده‌های متوسط جامعه آمریکاست که سیاست‌های مخصوص به خود دارد.

سندرز که این روزها در فضاهای عمومی بیشتر سخنرانی می‌کند و به‌خوبی از ظرفیت‌های شبکه‌های اجتماعی مانند «توییتر» و «فیس‌بوک» برای پیشبرد کمپینش استفاده کرده است، نماد گردش‌به‌چپ در جامعه آمریکاست. سندرز در کمپین مبارزاتی‌اش بر این موضوع تأکید دارد که تحصیل رایگان و بهداشت همگانی را حق تمام شهروندان آمریکا می‌داند. او مخالف قوانین ضدمهاجرتی است و بحث‌های جنبش‌های سبز و محیط‌زیستی را پیگیری می‌کند. اگر بخواهیم خلاصه‌ای از مواضع او را در نظر بگیریم، باید به آزادی‌خواهی و لیبرالیسم در سیاست و سیاست خارجی و برنامه‌های سوسیالیستی در سیاست‌های اقتصادی آمریکا اشاره کرد. به یک معنا می‌توان گفت که کمپین سندرز به کمپین «بیل کلینتون» در ۱۹۹۲ شباهت دارد. «جرج اچ دبلیو بوش»، رئیس‌جمهوری سابق آمریکا، توانسته بود در اولین جنگ خلیج‌فارس پیروز شود و سقوط کمونیسم را مدیریت کند و به‌این‌ترتیب دست او در عرصه سیاست خارجی پر بود، اما در این فضا بیل کلینتون سخن از اهمیت اقتصاد را پیش کشید. اکنون نیز درحالی‌که هیلاری کلینتون از جهانی‌شدن با تمام ملزومات آن حمایت می‌کند، سندرز مدعی است که شرکت‌های خصوصی سیستم را به‌نفع خود قبضه کرده‌اند. همین سخنان توانسته جمع بزرگی از جوانان آمریکایی را که جایی در صنعت مالی آمریکا ندارند دور سندرز جمع کند. اما سیاست خارجی برای سندرز اولویت نیست؛ در عرصه سیاست خارجی، او بیشتر در تلاش است تا آمریکا را در مسیر صلح نگه دارد و از ورود به هر جنگی خودداری می‌کند.

جنگ با داعش

طبق نظرسنجی مؤسسه «گالوپ» در فوریه سال ۲۰۱۵ میلادی، بسیاری از آمریکایی‌ها گروه تروریستی «داعش» و «تروریسم بین‌المللی» را بزرگ‌ترین تهدید علیه منافع ایالات متحده می‌دانند. تاکنون برنی سندرز بارها درباره این تهدید واقعی، صحبت کرده است و می‌گوید داعش هرچه‌سریع‌تر باید متوقف شود اما درعین‌حال تأکید می‌کند که نباید درس‌های عراق را فراموش کرد. به گفته سندرز، «جنگ عراق از نظر تلفات انسانی برای ایالات متحده فاجعه بزرگی بود؛ پنج‌هزارنفر با انواع جراحات و صدمات به خانه‌هایشان بازگشتند و هزینه هنگفتی به آمریکا وارد شد». سندرز در سال ۲۰۱۲ به تجاوز به عراق، «نه» گفت و در سخنرانی درباره خطرات این جنگ به‌شدت هشدار داد. او گفت که این جنگ بی‌ثباتی را به‌دنبال دارد و ممکن است به جنگ قبیله‌ای منجر شود؛ دقیقا مانند آن چیزی که اکنون شاهد آن هستیم؛ در ابتدا «القاعده» و اکنون داعش. سندرز در فوریه ۲۰۱۵ میلادی نیز بار دیگر به درخواست «باراک اوباما»، رئیس‌جمهوری کنونی دموکرات آمریکا، برای حضور نظامی در عراق به‌منظور مقابله با داعش، «نه» گفت و در بیانیه‌ای اعلام کرد: «من به جنگ در عراق، رأی منفی دادم چراکه از بی‌ثباتی در منطقه در هراس هستم. امروز پس از ۱۳ سال حضور نظامی در افغانستان و ۱۲سال حضور در عراق، پس از ازدست‌دادن تقریبا هفت‌هزار نیرو و هزینه‌کرد تریلیون‌ها دلار، به‌شدت می‌ترسم که حضور آمریکا در این منطقه گسترش یابد و خاورمیانه هیچ‌گاه از باتلاق کنونی خارج نشود». برنی سندرز بر این باور است که آمریکا نمی‌تواند و نباید تلاش برای شکست داعش را به‌تنهایی به پیش ببرد و تأکید می‌کند تنها راه مبارزه با این گروه تروریستی، تلاش در چارچوب ائتلافی است که متشکل از کشورهای خاورمیانه باشد. او می‌گوید: «اکنون بحران فراوانی در این منطقه وجود دارد، همان‌طور که می‌دانید عربستان‌سعودی نیروی هوایی بزرگی دارد. موشک‌های اف-۱۶ زیادی مستقر شده‌اند، اما چرا از آنان استفاده نمی‌شود؟ چرا دولت کویت به این بحران وارد نمی‌شود؟ ما جنگی را می‌خواهیم که دولت کویت پشتیبان آن باشد. آنها کجا هستند؟ میلیاردرهای قطری کجا هستند؟ اگر آنان فکر می‌کنند داعش تهدید بزرگی است، پس باید به این بازی وارد شوند». او ادامه می‌دهد: «این جنگ برای دفاع از روح اسلام است و ملت‌های مسلمان باید به طور گسترده در آن حضور داشته باشند، هرچند که من از حمله هوایی ایالات متحده علیه مواضع داعش در عراق و سوریه حمایت می‌کنم اما این جنگ در حقیقت نبرد کشورهای مسلمان است».

موافقت با حضور نظامی در افغانستان

اما بعد از حملات ۱۱ سپتامبر به مرکز تجارت جهانی آمریکا، سندرز از حمله نظامی به افغانستان حمایت کرد. او در سال ۲۰۱۱ به طرح استفاده از ارتش آمریکا در افغانستان، رأی «آری» داد و این رأی خود را این‌گونه توجیه کرد: «به این قطع‌نامه رأی مثبت دادم چراکه بر این باورم استفاده از ارتش یکی از ابزاری است که به ما برای جنگ با تروریسم و کشتار گروهی کمک می‌کند. یک ابزار، اما تنها ابزار ما نیست و در برخی از اوقات باید عاقلانه و با بصیرت رفتار کنیم». اما هفت سال بعد برنی سندرز به‌شدت نگران شرایط افغانستان بود و به طرح افزایش بودجه نظامی که اجازه می‌داد آمریکا ۶۰۳ میلیارد دلار در افغانستان و ۶۹ میلیارد دلار در عراق هزینه کند، رأی منفی داد. او در آن هنگام این جنگ را «جنگ بدون پیروزی» خواند و زمانی که در سال ۲۰۱۱ اوباما چارچوب زمانی را برای خروج از افغانستان اعلام کرد، سندرز با انتشار بیانیه‌ای گفت: «این کشور ۱۴.۵ تریلیون دلار بدهی ملی دارد و میان دو جنگ قرار گرفته است. ما ۱۰ سال است که در افغانستان در حال جنگ هستیم و هزینه‌های مالی و انسانی فراوانی متحمل شده‌ایم. من فکر می‌کنم که اکنون نوبت مردم افغانستان است که مسئولیت کامل جنگ با طالبان را بپذیرند، هرچند نمی‌توانیم به‌سرعت همه نیروهایمان را خارج کنیم اما باید آنان را در اولین فرصت به خانه بازگردانیم. من تصمیم رئیس‌جمهوری را ستایش می‌کنم اما بر این باورم که این خروج نباید سریع‌تر از گسترش دامنه‌ای این بحران انجام شود».

> **سندرز با گفتن اینکه «ترجیح می‌دهم مسائل پیچیده را با مذاکرات جدی بین‌المللی حل کنم و اعزام نیرو باید آخرین گزینه روی میز باشد»، بارها نشان داده است که خلاف رقبای جمهوری‌خواه خود هرگز و تحت هیچ شرایطی از جنگ حمایت نمی‌کند و برای چالش‌های بین‌المللی کنونی تنها یک راه‌حل می‌شناسد و آن گفت‌وگوست**

باتلاق سوریه

اما این نامزد دموکرات درباره سوریه نظر متفاوتی دارد. او جنگ داخلی سوریه را «باتلاقی در باتلاق» توصیف می‌کند و سیاست‌اش شامل سه فاکتور می‌شود: رسیدگی به بحران انسانی به‌وجودآمده از طریق جنگ، حذف داعش و تعیین‌تکلیف رئیس‌جمهوری سوریه. او مخالف جمهوری‌خواهانی است که تلاش می‌کنند مانع ورود پناهندگان به خاک ایالات متحده شوند و می‌گوید: «آمریکا، اروپا و کشورهای خلیج‌فارس در قبال ورود پناهندگان به کشورهای‌شان وظیفه اخلاقی دارند؛ افرادی که هیچ چیزی ندارند جزء لباس‌ها و چمدان‌هایشان». او همچنان تأکید می‌کند حذف داعش نیازمند یک توافق و ائتلاف جهانی است و می‌گوید آمریکا در این راه باید مصمم گام بردارد و با روسیه، عربستان سعودی، ایران و کشورهایی که منافع مشترک در حذف داعش دارند، همکاری کند؛ اما دیدگاه رقیب هیلاری کلینتون درباره بشار اسد بسیار تند است.

مداخله در لیبی

در فوریه سال ۲۰۱۱ میلادی، یعنی زمانی که بهار عربی به لیبی رسیده بود، سندرز در گفت‌وگویی از تصمیم اوباما برای دورزدن قانون حق اعلام جنگ ابراز نگرانی کرد و گفت: «فکر می‌کنم یکی از مسائلی که مردم را به‌شدت ناراحت می‌کند، آن است که جنگی بدون مطرح‌شدن در کنگره، بدون حتی بحثی در کنگره آغاز شود. نگاه کنید، همه می‌دانند که «معمر قذافی»، قاتل و آدم‌کش است؛ ما هم می‌خواهیم او نباشد اما در میان دو جنگ قرار داریم و به جنگ سومی احتیاجی نیست». این دیدگاه سندرز هرگز تغییر نکرد؛ حتی زمانی که گروه داعش در سپتامبر ۲۰۱۲ به کنسولگری آمریکا در بنغازی حمله کرد و سه دیپلمات آمریکایی کشته شد. او بعد از این حادثه فقط به انتشار بیانیه‌ای بسنده و این حمله را محکوم کرد اما بار دیگر گفت ایالات متحده هرگز نباید به جنگ دیگری وارد شود. او سه سال بعد یعنی در ژوئن سال گذشته میلادی زمانی که لیبی به کشوری چندپاره تبدیل و به جولانگاه داعش مبدل شده بود، نیز موضع خود را تغییر نداد و بار دیگر در مصاحبه‌ای تأکید کرد بسیار محتاطانه به حضور و مداخله در لیبی نگاه می‌کند. او گفت: «ما با کسری بودجه عظیمی روبه‌رو هستیم؛ ما بین دو جنگ هستیم و نمی‌توان محتاط نبود».

مخالفت با گسترش ناتو

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در چهارم ماه آوریل ۱۹۴۹ میلادی، پس از جنگ جهانی دوم با هدف دفاع جمعی در واشنگتن پایه‌گذاری شد و هم‌اکنون ۲۸ عضو دارد. قلب پیمان ناتو ماده پنج آن است که در آن کشورهای امضاکننده، توافق کرده‌اند حمله نظامی علیه یک یا چند کشور عضو در اروپا یا آمریکای شمالی را به عنوان حمله به تمامی کشورهای عضو تلقی کنند و به مقابله آن برخیزند. اگرچه برنی سندرز در نگاه کلی یک ضد جنگ است اما او در سال ۱۹۹۹ میلادی در کمال حسرت از بمباران صربستان توسط ناتو حمایت کرد و در سال ۲۰۱۱ نیز بی‌رمق با مداخله نظامی ناتو در لیبی مخالفت کرد؛ اگرچه همواره ابراز نگرانی می‌کند و بر این باور است که این سازمان نباید بیش از این بر گسترش محدوده خود متمرکز شود. سندرز در ماه می ۱۹۹۹ میلادی موافقت خود با جنگ هوایی ناتو در صربستان را این‌گونه توجیه کرد: «اگر کسی فکر می‌کند بحران کوزوو راه‌حل ساده‌ای دارد، پس می‌توان گفت اطلاعات اندکی دراین‌زمینه دارد و هنوز نمی‌داند ابعاد این بحران تا چه حد گسترده است». به‌طورکل، برنی سندرز خواهان هیچ جنگ زمینی دیگری مانند حضور ناموفق آمریکا در ویتنام نیست و بر این باور است که حملات هوایی تلفات نظامی ارتش آمریکا را به حداقل می‌رساند و خواهان مقابله با جنایتکاران جنگی است و همواره بر این نکته تأکید می‌کند که نمی‌توان آنان را از طرق دیپلماتیک متوقف کرد. البته این کاندیدای دموکرات دلیل دیگری نیز برای گسترش ناتو دارد و می‌گوید: «مالیات‌دهندگان آمریکایی ۲۲ درصد از بودجه ناتو را پرداخت می‌کنند، رقمی نزدیک به ۷۱۲ میلیون دلار در سال ۲۰۱۰. بسیاری از متحدان آمریکا در این سازمان در حال گسترش هزینه‌های نظامی خود هستند، این در حالی است که آمریکا دو برابر دیگر اعضای ناتو در این سازمان هزینه می‌کند و به‌تنهایی دومین تأمین‌کننده بودجه مالی ناتوست». او بر این باور است که اروپایی‌ها باید نقش بیشتری برای تأمین بودجه دفاعی این سازمان هزینه کنند؛ چراکه این ائتلاف بیشتر اروپایی است تا آمریکایی».

اما در حقیقت مخالفت او با گسترش مرزهای ناتو دلیل دیگری به نام «روسیه» دارد؛ چراکه سندرز دموکرات معتقد است این موضوع دشمنی با روسیه را شدت می‌بخشد و این امری غیرضروری است. همچنین او بر این باور است که دولت‌های اروپایی باید برای اتحاد با هدف حمایت از مرزهای‌شان، بر مسائل دیگری متمرکز شوند.

سندرز و موضوعی به نام روسیه

از لحاظ تاریخی روسیه بازیگر مهمی هم در اقتصاد بین‌الملل و هم فضای سیاسی جهان به شمار می‌رود و مسکو به این نقش در آینده نیز ادامه خواهد داد. برنی سندرز، یکی از حامیان برخورد محکم و ادامه‌دار با «ولادیمیر پوتین»، رئیس‌جمهوری روسیه است. او از اعمال تحریم‌های اقتصادی علیه مسکو حمایت می‌کند و بر این باور است که فشار بین‌المللی تنها راه رویاروی و تنها جایگزین مقابله نظامی برای جلوگیری از یکه‌تازی روسیه است. رقیب هیلاری کلینتون تأکید می‌کند ایالات متحده باید پوتین را هم از نظر سیاسی و هم اقتصادی منزوی کند. در ماه مارس ۲۰۱۴ و پس از آنکه مردم شبه‌جزیره کریمه به رفراندوم جدایی از اوکراین «بله» گفتند، او خطاب به اوباما گفت باید تحریم‌هایی علیه رهبران روسی اعمال کند. سندرز در آن زمان گفت: «تمام جهان باید در برابر پوتین بایستد. ما با اعمال تحریم‌های اقتصادی با او برخورد خواهیم کرد و البته اقدامات گسترده‌ای را می‌توان انجام داد، اما فقط یک کار را نباید انجام داد: جنگ. نباید مردم بی‌گناه را قربانی کرد؛ همان اقدامی که در افغانستان و عراق به اشتباه صورت گرفت».از نظر سندرز مسئله روسیه، موردی پیچیده است که در عرصه سیاست خارجی اتفاق می‌افتد. او می‌گوید: «جمهوری‌خواهان چشمان خود را بسته‌اند و فقط به اقدام نظامی فکر می‌کنند. ایالات متحده باید در برابر روسیه با جدیت بایستد، اما دلیلی برای جنگ دیگری وجود ندارد». او با گفتن اینکه «ترجیح می‌دهم مسائل پیچیده را با مذاکرات جدی بین‌المللی حل کنم و اعزام نیرو باید آخرین گزینه روی میز باشد»، بارها نشان داده است که خلاف رقبای جمهوری‌خواه خود هرگز و تحت هیچ شرایطی از جنگ حمایت نمی‌کند و برای چالش‌های بین‌المللی کنونی تنها یک راه‌حل می‌شناسد و آن گفت‌وگوست؛ او می‌گوید، «یاد گرفتیم آنچه در عراق و افغانستان اتفاق افتاد را تکرار نکنیم؛ جنگی که ایالات متحده در آن به معنای واقعی کلمه «تنها» بود».

یادداشت

جوانان حامیان اصلی سندرز

شبکه «فاکس‌نیوز» که حامی پروپاقرص راست‌گرایان آمریکاست و حتی در مواردی به «تی‌پارتی» افراطی‌ترین راست‌گرایان در حزب جمهوری‌خواه سمپاتی نشان می‌دهد، در روزهای اخیر با فرستادن گزارشگران خود به خیابان‌ها و دانشگاه‌های آمریکا می‌خواهد «عمق ناآگاهی» جوانان را نسبت به نیات سناتور «برنی سندرز»، کاندیدای حزب دموکرات انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا، نشان دهد تا چنین تصویر شود که آنها تنها به‌خاطر دو، سه وعده سندرز «ساده‌لوحانه» جذبش شده‌اند.

سناتور سندرز تأکید دارد که برخورداری از خانه و کار اساسی‌ترین نیاز برای همگان است و جوانان باید هرچه‌زودتر از آن برخوردار شوند؛ برای همین است که زنان، به‌ویژه زنان متأهل که بسیاری از تلاش زندگی مشترکشان مصروف پرداخت اجاره‌خانه و حفظ کار می‌شود، هرچه‌بیشتر از اردوگاه حامیان «هیلاری کلینتون»، کاندیدای پیشرو حزب دموکرات، جدا شده و جذب اردوگاه حامیان سندرز می‌شوند.

یکی دیگر از دلایلی که برای کاهش حامیان هیلاری کلینتون در میان جوانان و رده‌های سنی ۴۰ تا ۴۵ بیان می‌شود، این است که او از زمانی که به‌عنوان بانوی اول وارد کاخ سفید شد و بعدا در مقام سناتوری ایالت نیویورک در صحنه سیاست آمریکا حضور داشت و در دولت اول «باراک اوباما»، رئیس‌جمهوری آمریکا، نیز چهار سال وزیر خارجه شد، درمجموع بیش از ۲۵ سال است که جلو چشم رسانه‌ها بوده و به گفته بسیاری، او به‌ویژه برای جوانان کسالت‌آور شده است.

تازه‌ترین نظرسنجی‌ها از وضعیت نامزدهای بالقوه انتخابات آمریکا نشان می‌دهد درحالی‌که در اردوگاه دموکرات‌ها رقابت میان سناتور سندرز با هیلاری کلینتون شدیدتر می‌شود، جوانان بیشتری به این سناتور سوسیالیست سال‌خورده علاقه نشان می‌دهند؛ ۸۴ درصد از جوانان زیر ۲۹ سال در آمریکا می‌گویند که سناتور سندرز نامزد محبوب آنهاست؛ زنان در رده‌های سنی مختلف نیز به‌تازگی هرچه‌بیشتر به عقاید و برنامه‌های سندرز جذب شده‌اند.

بر اساس گزارش رسانه‌های آمریکا، زنان جوان کمترین علاقه را به کلینتون نشان داده‌اند؛ درحالی‌که زنان در همه رده‌های سنی در دو انتخابات سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۲ بیشترین رأی‌دهندگان به اوباما، (در انتخابات سال ۲۰۰۸، ۹۵ درصد و سال ۲۰۱۲، ۹۳ درصد) بودند.

جوانان آمریکایی می‌گویند مرامی که سناتور سندرز از آن سخن می‌گوید، برای آنها جذاب است؛ او شیوه زندگی بسیار متوسط، اما میسری را برای همگان توصیه می‌کند و آن را بر تلاش برای دستیابی به زندگی مرفه به سبک آمریکایی ترجیح می‌دهد. اما همین جوانان، هیلاری کلینتون را نمادی از سیستم گذشته و مرتبط با بازار بورس وال‌استریت و نهادهای تحت‌سلطه ثروتمندان می‌دانند.

نگاه

اهداف قدرت ایالات متحده از سه چشم‌انداز

فرشید جعفری . استادیار روابط بین‌الملل

در سیاست بین‌الملل مرجعی صاحب اقتدار برای رسیدگی به حقوق ازدست‌رفته دولت- ملت‌ها وجود ندارد. قواعد بازی را آنارشی تعیین می‌کند که مهم‌ترین قاعده آن این است دولت- ملت‌ها براساس اصل «خودیاری»، خود باید برای تأمین امنیت و بقای خویش بکوشند. دل‌بستن به دیگری در سیاست بین‌الملل برای بقا و امنیت از آن بی‌احتیاطی‌هاست که منفعت ملی را در تاریکی قرار می‌دهد. برای حصول این هدف حیاتی درک عمیق و فهم درست از دیگری در اولویت دولت‌هاست. اما چه راه‌هایی برای درک و فهم دیگر دولت‌ها وجود دارد؟ برای درک دولت‌های دیگر سه راه را می‌توان پیش گرفت.

راه اول این است که با تمرکز بر ویژگی‌های واحدهای سیاسی از جمله ایدئولوژی حاکم، شخصیت رهبران، اصول قانون اساسی، توانمندی‌های مادی، رفتارهای عینی در سیاست خارجی و... می‌توان هدف دولت-ملت‌ها را درک کرد. راه دوم اینکه با شناخت کافی و وافی از جایگاه قدرت دولت- ملت‌ها در ساختار سیاسی بین‌المللی، برحسب تأثیر این ساختار بر رفتار آنها اهداف آنها را شناسایی کرد. علاوه‌براین، راه سومی نیز وجود دارد و آن شناخت اهداف دولت‌ها از چشم عالمان سیاست بین‌الملل است که احتمالا زمینه‌های درک درست را عرضه می‌کند.

فصلنامه «منافع ملی» از ۲۵ متخصص برجسته جهانی این سؤال را پرسیده است که «هدف قدرت ایالات متحده آمریکا چیست؟»؛ از میان این مفسران، شاید دیدگاه سه‌نفر اهمیت بالایی دارد. «پل کندی»، «جان میرشایمر» و «جوزف نای». دستمایه این سه اندیشه‌ورز سیاست بین‌الملل متفاوت است. پل کندی با برداشتی تاریخی از هدف قدرت ایالات متحده به بخت بلند آن دولت به دلیل وجود منابع طبیعی فراوان و همسایگان صلح‌جو در شمال و جنوبش اشاره می‌کند. او می‌گوید که نزدیک‌ترین قدرت نظامی به ایالات متحده سه‌هزارمایل آن‌سوی آتلانتیک واقع است و اگر از آلاسکا چشم بپوشیم، شش‌هزارمایل آن‌سوی اقیانوس آرام قرار گرفته است.

به نظر کندی، بخت و اقبال آمریکا از منظر تاریخی نیز بلند بوده است. مهاجران آمریکا انقلاب علمی را برای آن دولت به ارمغان آوردند؛ انقلابی که تأثیر شگرفی بر تمام ابعاد زندگی آمریکاییان؛ از کشاورزی گرفته تا صنعت داشته است. ایالات متحده با ورود به جنگ‌های جهانی اول و دوم استیلای خویش را مسجل کرد. در این دوره ایالات متحده دل‌مشغول اشاعه سرمایه‌داری و دموکراسی بوده تا مانع و رادعی در برابر کمونیسم ایجاد کند. نیروی هوایی، سازمان ملل، ناتو، حافظان صلح و... همه در خدمت حصول این اهداف به کار گرفته شده‌اند. در آن روزگار، جایی در جهان یافت نمی‌شد که منفعت ایالات متحده را تأمین نکند.

جوزف نای به آینده قدرت ایالات متحده خوش‌بین است. هرچند اذعان دارد که آمریکاییان در مدار این باور افتاده‌اند که قدرتشان رو به افول است. نای کاهش قدرت آمریکا را مطلق نمی‌داند. به نظر او، دلیل این امر را باید در رشد چرخه تولیدات آن کشور، مدیریت جمعیت آن کشور تا اواسط قرن جاری، کاهش واردات انرژی، پیشتازی در تکنولوژی‌های بزرگ، دانشگاه‌های برتر و داشتن متحد جست‌وجو کرد.

نای اصلی‌ترین چالش ایالات متحده را «ظهور دیگران» می‌نامد. حفظ توازن نظامی در اروپا و آسیای‌شرقی و حفظ متحدان به‌عنوان منبع قاطع نفوذ، باید سرلوحه اهداف آمریکا باشد. طبق نظر نای، کنترل سیاست‌های داخلی دولت‌های خاورمیانه کاری بیهوده است. منافع آمریکا در اسرائیل، ترس از تکثیر سلاح‌های هسته‌ای و حقوق‌بشر چشم‌پوشی آن کشور از خاورمیانه را دشوار کرده است. حضور مستقیم و تصرف و اشغال دولت‌ها برای آن کشور نیز زیان‌بار خواهد بود. آمریکا نیازی به مهار چین ندارد، چراکه همسایگان آن کشور از جمله ویتنام، فیلیپین، ژاپن و هند در مهار چین خواهند کوشید. چین با اصرار به کشمکش‌های سرزمینی‌اش با همسایگان، موجبات مهار خود را فراهم کرده است. در نهایت تلقی نای این است که آمریکا مرکزیت خویش را از دست نخواهد داد، اما لازم است تا روش‌های متفاوتی را در مقایسه با روش‌های نیمه دوم قرن بیستم پیش بگیرد.

جان میرشایمر، باور نخبگان حاکم آمریکا بعد از جنگ سرد و مشخصا بعد از ۱۱ سپتامبر را به‌شدت مورد نقد قرار می‌دهد. سلطه بر جهان به قصد ترویج دموکراسی، براندازی حکومت‌های غیرهمسو با آمریکا با توسل به قدرت نظامی و شیوه‌های دیگر، از عناصر فکری نخبگان آمریکاست. میرشایمر می‌گوید که این استراتژی رشته‌ای از نابسامانی‌ها را موجب شده است و دلیل اصلی بی‌ثباتی در جهان را در این استراتژی باید یافت. میرشایمر نیز مانند پل کندی به مزیت جغرافیایی ایالات متحده اشاره و تأکید می‌کند تهدیدی متوجه آن کشور نیست و بنابراین نیازی هم به استیلا بر جهان ندارد.

از دید میرشایمر «تنها تهدید معنادار به ایالات متحده، ظهور هژمون‌های بالقوه در آسیا و اروپاست و آمریکا باید درصدد تضمین تداوم استیلایش بر نیم‌کره غربی باشد». تلقی میرشایمر این است که در اروپا قدرت هژمون بالقوه‌ای وجود ندارد اما این هژمونی را در آسیا می‌توان یافت. بنابراین هدف اصلی قدرت ایالات متحده باید حفظ استیلایش در نیم‌کره غربی و جلوگیری از تبدیل چین به یک قدرت منطقه‌ای در آسیا باشد.